

روضه شب شام غریبان محرم «حضرت زینب سلام الله علیها»

السَّلَامُ مَنْ هُتِكَتْ حُرْمَتُهُ
السَّلَامُ عَلَى الْمَدْفُونِينَ بِلَاءِ أَكْفَانِ
السَّلَامُ عَلَى مَنْ دَفِنَهُ أَهْلُ الْقُرَى

غروب بود زنی بیقرار تنها بود زنی ز داغ برادر، فکار تنها بود
غروب بود و علمدار خفته و تنها میان خیمه‌ی بی پاسدار تنها بود
غروب بود رباب و صدای لالایی کنار تربت یک شیرخوار تنها بود

*امشب عقيله بنی هاشم رو مدد بدید، امشب واسه دل امام زمان دعا کنید، همون آقایی که به شیخ حسین سامرایی فرمود: به شیعیانم سلام من مهدی رو برسون و به اونا بگو آقاتون گفته خدا رو به عمه جانم زینب قسم بدید تا موانع فرج برداشته بشه!

*از امشب روضه جوری میشه که دل همه اهل بیت رو خیلی سوزونده! سالها بعد واقعه عاشورا اومدند پیش امام سجاد گفتند: آقا جان سی ساله از شهادت پدرتون میگذره اما هنوز شما پرچم سیاه به خانه زدید، مگه شهادت تو خونواده شما موروثی نیست؟ مگه شهادت برای شما افتخار نیست؟ پس چرا هنوز دارید غصه می‌خورید؟ دیدن امام سجاد با یه حالت گریه‌ای فرمودند: درسته شهادت برای ما افتخاره و آرزوی ما شهادت، اما اون چیزی که این همه مدت امان ما رو بریده و اینجوری پریشونمون کرده، اسارت عمه جانمون زینب

*ما فقط یه چیزی شنیدیم که ناموس اباعبدالله رو به اسارت بردند دست هاشون رو بستند، نه فقط این نیست، کسی هم جرأت نمی‌کنه روضه رو باز کنه!

اسیرجنگی برای ما خوب تعریف نشده! اسیر جنگی در اون زمان کسی بود که تو معرض دید مردها قرار می‌گرفت! ابن اعثم در فتوح می‌نویسه این زن و بچه رو مانند همانند اسرای ترک و دیلم از این شهر به آن شهر از این منزل به آن منزل می‌چرخاندند! اسرای ترک و دیلم که بلاد کفر بودن رو چطور و با چه انگیزه‌ای می‌چرخوند؟؟؟؟

از این به بعد وقتی بشنویم که امام زمان فرموده که در مصیبت اسارت عمه جانم خون گریه می‌کنم حق بده به مولا!!

حالا بهتر شاید متوجه شیم که امام سجاد فرمود روضه ای که امان ما رو بریده الشام الشام الشام.... اسرا رو آوردن پشت دروازه ساعات، زن و بچه‌ها رو بیرون نگه داشتند یکی سوال کرد، چرا این اسرا رو داخل نمی‌برید؟ جواب دادند: هنوز زینت دادن شهر تموم نشده!

وقتی دروازه رو باز کردند، دیدند که همه رو خبر کرده بودند. می‌گفتند: قراره یه عده خارجی رو بیارن!

مقدمه
روضه

شروع
روضه

اسرا رو از مسیر بازار یهودی‌ها آوردند. سر کرده یهودی‌ها به اونی که نیزه سر امام حسین(ع) رو داشت گفت: نیزه رو بیار جلوتر، نگاه کرد گفت: من تو رو خوب می‌شناسمت. بابای این بود که خیبر ما رو ریخت بهم!

*کامل بهایی می‌نویسه: 500 هزار نفر به تماشا اومده بودند. آخ بمیرم، همه نوشتن صبح زود بود که قافله وارد شهر شد؛ اما غروب بود که اسرا وارد مجلس یزید شد! یعنی انقده ازدحام جمعیت زیاده، رقاصه‌ها می‌رقصیدن، از بالای بام یه عده دارن سنگ می‌زنن، خاروخاشاک دارن بر سر اهل بیت می‌ریزن.

*خدا نیاره هیچ دختری کتک خوردن باباشو ببینه، اونقده تو این کوچه‌ها سنگ زدن که تو بعضی از نقل‌ها داره، خود سر به زبان اومد و فرمود: «أنا المظلوم» من نمیدونم بعضی از نانجیبا با چه سنگی سر عبدالله رو می‌زدن که بارها بارها سر ابی‌عبدالله از روی نیزه‌ها جلو چشم بچه‌ها به زمین افتاد!

دم دروازه ساعات خدا رحم کند به دل عمه سادات خدا رحم کند
چشم من تار شده یا تو بهم ریخته ای گریه دار است ملاقات، خدا رحم کند
کو علمدار حرم آبرویم درخطر است وسط این همه الوات خدا رحم کند
سر بازار به انگشت نشانم دادند رد شدم با چه مکافات، خدا رحم کند
چشم یک شهر به دنبال کنیز است حسین تا کنم حفظ امانات خدا رحم کم